

مسئله مجاهدین به «غیرمجاهدین» هم مربوط است.

روزگار مانند سیبی است که به هوا پرتاب می‌شود.

راویان اخبار و طوطیان شیکر شیکن شیرین گفتار گفته اند روزگار مانند سیبی است که به هوا پرتاب می‌شود و هزار چرخ می‌خورد تا به پایین برسد. چه بسا با گردش ستارگان و چرخش ایام، دری به تخته ای بخورد و اوضاع و احوال روزگار بر وفق مُراد گردد. اما تا وقتی به قول «بزرگمهر حکیم» کارهای زمانه میل به اِدبار دارد و در بر همین پاشنه می‌چرخد، هر که سوار است بیرحمانه می‌تازد... و هر جای دنیا دعوای «مالک و مستأجر»، سربرگیرد، سر مستأجر خراب خواهد شد و در نهایت این مالک است که حرفش را



به کرسی می‌نشانند!

دولت عراق که به گوشش خوانده اند:

«مجاهدین اگر از جا کنده شوند، با پراکندگی و **باران صدها سؤال** روبرو می‌شوند...»، در ادامه «خلع سلاح» ساکنین اشرف می‌کوشد «خلع مکان» و «خلع لباس» شان کند، چون می‌داند تا لباس (فرم) بر تن دارند از پس آنان بر نخواهد آمد.

گرچه در تحلیل نهایی همه چیز زیر سر اشغالگران عراق است... اما در شرایط کنونی، از آمریکا (جز صد نفر محافظی که برای قرارگاه گذاشته)، کار دیگری بر نمی‌آید.

کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی

آمریکا اگر بیل زن بود... باغچه خودش را بیل می‌زد و سالها در گِل عراق یا افغانستان نمانده بود و کارش به مذاکره با طالبان و قاتلان شهیدان نمی‌کشید...

سرنوشت بسیاری از ایرانیان با مجاهدین گره خورده است.

از داستان کسانی که ادعا دارند «در قفای آزادی»، از همه چیز خود گذشته و به رهایی و خلق ارزشهای تازه رسیده ایم، می‌گذریم...

ضربه شهریور سال ۵۰، شهادت محمد حنیف نژاد و یاران فرهیخته اش در سال ۵۱، آنچه در پشت سپر به اصطلاح «تغییر ایدئولوژی» در سال ۵۴ گذشت، سی خرداد، پس لرزه های ابتلای سال ۶۰ و اعدامهای سال ۶۷... فقط دامن مجاهدین را نگرفت و گرد و غبارش حتی بر سر و روی کسانی که با آنان زاویه و فاصله دارند نیز، نشست.

پیامد نشست‌های مجاهدین در «بنیاد علوی»، «جنگلهای شمال»، «کوههای فارس»، «کوه های آلان»، «منطقه مُحَرَّمه مرزی»... (کردستان)، «پاریس» و «بغداد»... دیگرانی را هم که از آن نه باخبر بودند نه موافق، در برگرفته است.

حتی کسانی که سالیان دراز بعد از نشست‌ها به دنیا آمدند، از کنش و واکنش مجاهدین با رژیم تأثیر گرفته و اینک سرنوشت دیگری پیدا کرده اند... سرگذشت بسیاری از ایرانیان (حتی اگر اصلاً سیاسی هم نباشند)، مستقیم یا غیرمستقیم با مجاهدین گره خورده است. همه در مورد آنان به نوعی نظر دارند...

به جز اعوان و انصار آخوندها، دیگرانی هم هستند که می‌خواهند سر به تن مجاهدین نباشد، به همین دلیل اوضاع را زاغ سیاه می‌پایند تا با زمین خوردن شان، های و هوی کنند. اما کسانی که رژیم چهل و استبداد را نشانه می‌گیرند، با وجود میرزبندی یا مجاهدین، نگران بازی‌های روزگارند و نمی‌خواهند آنان مرغ عزا و عروسی باشند.

از دید دسته دوم، مجاهدین (که البته گل بی عیب نبوده و نیستند، مصونیت اظهارنظر را پاس نمی‌دارند و در برخورد با مخالفین‌شان آزمایش خوبی نداده اند) - نه غریبه و اجنبی، فرزندان فداکار مردم ایران‌اند.

«موفق الربیعی»، نه یک «فرد»، یک «دیدگاه» است.

در پی اشغال عراق، دست اندازی به مجاهدین سرعت گرفت و «طالبان نفت و دلار»، که اگر همین امروز میز مذاکره دلخواهشان چیده شود، بازهم برای مجاهدین قبا می‌دوزند - آنان را بمباران و خلع سلاح کردند. جُدا از سران جمهوری اسلامی که از پیش به آمریکا گرا داده بودند «بمباران‌شان کنید»، رئیس جمهور کنونی عراق آقای «جلال طالبانی» و همفکرانش که از قدیم و ندیم هم، به مجاهدین دل خوشی نداشتند، و می‌گویند مجاهدین در پایان جنگ اول خلیج (فارس)، به بهانه هجوم نیروهای جمهوری اسلامی به منطقه، جانب صدام را گرفتند و در «کرکوک» و «دوزخورتو» و «کةلار» و «کفری»... چنین و چنان کردند - در کنار امثال مقتدی صدر و محمد مجیدالشیخ و عبدالعزیز حکیم... از بمباران مجاهدین ککشان هم نگزید.

من پاسخ آقای طالبانی را به نامه کسانی که به مجاهدین تاخته بودند، خوانده ام و متأسفانه آنچه نوشتم واقعی است.

عروسک‌های آمریکا، که با قم و تهران نیز، «نرد عشق» بازی می‌کردند به بمباران قانع نشده و در فکر تکمیل ضربه های پنتاگون هستند تا به قول خودشان کار یکسره شود.

دکتر «موفق الربیعی»، (موفق باقر کاظم الربیعی/ الرباعی) که در انگلستان درس خوانده و پزشک متخصص اعصاب است و به دلیل گرایش به آراء سید محمد باقر صدر، به زندان «صدام»، هم افتاده، در شمار آنان است. او، (به فرموده)، دم امثال «آپه الله سیستانی» را هم می‌بیند تا نامبرده موی دماغ نشود و با اعلام «عدم دخالت مرجعیت در اینگونه امور» به اصطلاح بی‌طرف بماند!!

می‌دانیم که او اینک در مقام «مستشارالامن القومي»، یعنی «مشاور امنیت ملی»، یک «فرد» نیست، بلکه یک «دیدگاه» است، و اکثریت کسانی را که با همّت جورج دبلیو بوش و دیک چینیی به منبر قدرت جهیدند، نمایندگی می‌کند.

نام اصلی «موفق الربیعی» «کریم شاهپوری» است!

این تهمت نیست که «موفق الربیعی» یار غار آمریکایی‌ها است. خودش هم انکار نمی‌کند که محرم آنها بوده است.

وقتی صدام دستگیر شد، جز «پل برمر» و «ریکاردو سانچز»، فقط چهار نفر عراقی توانستند با وی دیدار کنند: «الپاچه چی»، «عادل عبدالمهدی»، «احمد چلبی»، و «موفق الربیعی»، که پیش تر نیز طرف مشورت اشغالگران بود.

هواداران رژیم پیشین عراق می‌گویند «موفق الربیعی» در اصل ایرانی است. و ادعا می‌کنند او بعد از اعدام صدام، رقص و پایکوبی کرده است.

آنان جوری کلمه «ایرانی»، را به کار می‌برند که از فحش خواهر و مادر هم، بدتر است!

در برنامه ای که تلویزیون الجزیره سال ۱۹۹۰ (سالها پیش از اشغال عراق) ترتیب داد، «مشعان الجبوری» که از سوی بعثی ها «المجاهد البطل» یعنی «مجاهد قهرمان»، لقب گرفته، در گفتگو با «موفق الربیعی» با پرخاش زیاد به وی می‌توپد که :

«انت ایرانی... انت ایرانی.. انت ایرانی...» تو ایرانی هستی... تو ایرانی هستی... تو ایرانی هستی...»

منظور «مشعان الجبوری»، نه جهت گیری سیاسی و آبخخور فکری وی که اهمیت بیشتری دارد، بلکه شناسنامه «موفق الربیعی» است!

گفته شده نام اصلی «موفق الربیعی» «کریم شاهبوری» است و وی ربطی به قبیله «ربیع» ندارد و قبیله ربیع همانند گرگ که خون یوسف را به گردن نمی‌گیرد از او برائت جسته اند!

«قبیلة ربیعة بریئة منه براءة الذئب من دم یوسف»

دیدار نزدیکان «موفق الربیعی» با رؤسای «قبیله ربیع»، و اثبات شجره نامه عراقی اش در پی این حرف و حدیث ها است.

به وی تهمت های بسیار می‌زنند از جمله اینکه چون اصل و نسب اش ایرانی است، رئیس قبیله ربیع گفته برو گمشو، و اصلا جلوی من پیدات نشه...

*یارو، اصلا شیعه نیست (حالا خودشون سنی هستند)،
یکبار روی سینه صدام نشسته و می‌خواست سرش را با خنجر جدا کند،
در اصل شغلش سمسارچی است اما به دروغ می‌گوید پزشک اعصاب است، فارسی را
بهتر از عربی حرف می‌زند، یک زندانی ایرانی، تک نویسی کرده که «موفق الربیعی» با
فردی به نام «حاج سلیمانی» از سپاه قدس ارتباط دارد،
هم با «موساد» و هم با انتلیجنت سرویس رابطه دارد... میلیون ها دلار از فروش آثار موزه
های عراق به جیب زده است... اسیران عراقی را (در جنگ هشت ساله با ایران) خودش
شکنجه می‌کرده و خودش به آنان تیر خلاص زده است...*

گماشتگان آمریکا، بدون اجازه ارباب آب نمی‌خورند.

از مدت ها پیش، «موفق الربیعی» که محرم اشغالگران و دوست امثال سید محمود شاهرودی در تهران بود، همچون «عبدالعزیز حکیم» و سران «حزب الدعوه»، دل خوشی از مجاهدین نداشت. دریدر کردن مجاهدین از همان آغاز نقشه جاننشینان صدام بود اما ارباب‌شان این پا و آن پا می‌کرد. اگر بنا بر خود آنها بود منتظر نمی‌شدند وقتش برسد و از فردای بمباران قرارگاه اشرف، نقشه شان را عملی می‌کردند. امری که تهران نیز مدام پافشاری می‌کرد.

مشاور امنیت ملی دولت عراق اینجا و آنجا از «دموکراسی در جمهوری اسلامی» و اینکه زندانهایش هم بسیار عالی است، دم زده، با اینحال انکار می‌کند که تحت تأثیر ایران است و هوادارانش مصاحبه او را با «شرق الاوسط»، پیش می‌کشند که در ۲۳ آوریل سال ۲۰۰۸، گفته:

*«رژیم جمهوری اسلامی به دنبال استقرار حکومتی شیعه در عراق است که دنباله رو
باشد... اگر ایران در این فکر است باید بداند که چنین چیزی ابدًا تحقق نخواهد یافت چراکه
شیعیان عراق عرب هستند، به عرب بودن خود افتخار می‌کنند و کشورشان را بخشی
جدایی ناپذیر از "امت عربی" می‌دانند.»*

وی لیست تروریستی دولت آمریکا را به رُح می‌کشد.

اگر آنچه آمریکا می‌گوید وحی مُنزل است و لیست مزبور مبنای قابل قبول حقوقی و قضایی است، پس تکلیف جمهوری اسلامی که از آب گل‌آلود عراق ماهی می‌گیرد و در گزارش وزارتخارجہ آمریکا سالها است فعالترین حامی تروریسم بین‌المللی شناخته شده، چیست؟

نمی‌خواهم اینجا به اتهامات رنگارنگ (و به نظر من بی‌اساس) بعضی‌ها به «موفق‌الریعی» بپردازم. به آنچه واقعی است اشاره می‌کنم و آن این است که امثال او «گماشتگان آمریکا» هستند و بر خلاف ادعاهای «طبق طبق»، بدون اجازه ارباب آب نمی‌خورند و به همین دلیل من هر آنچه را بر سر مجاهدین می‌آید (جز آنچه به عملکرد خودشان مربوط است)، در درجه اول از چشم هیأت حاکمه آمریکا می‌بینم. درآغاز، ریش و قیچی دست آنها بود و آنها بودند که بر سر فرزندان مردم ایران مثل نقل و نبات بمب ریختند و دست و پایشان را بستند. امثال «موفق‌الریعی» گرچه از سیادت عراق دم می‌زنند اما، از خود اختیار چندانی ندارند و سربرخود تصمیم نمی‌گیرند.

زیرنویس:

– «دموکراسی در جمهوری اسلامی»

مشاور امنیت ملی دولت عراق اینجا و آنجا از دموکراسی در جمهوری اسلامی و اینکه زندان‌ها بیش‌بسیار عالی است، تعریف می‌کند..

این ادعا را که شنیدم بی‌اختیار یاد خیر زیر افتادم که مربوط به روز یکشنبه، ۲ فروردین، ۱۳۸۸ است و علاوه بر تلویزیون مجاهدین، سایت همبستگی ملی هم انتشار داده است :

پیامهای تبریک زندانیان سیاسی به مناسبت سال ۱۳۸۸

«ما زندانیان سیاسی، محبوس در زندان مرکزی اصفهان (دستگرد) فرا رسیدن سال نو، سال ۱۳۸۸ را به رهبری مقاومت ایران مسعود و مریم، به خلق قهرمان ایران، عزیزان در شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق ایران، تمامی آزادیخواهان ایران زمین به ویژه دلاوران پایدار در شهر اشرف، به آنانی که جانانه در راه دفاع از حقوق بشر تلاش می‌کنند، به زندانیان سیاسی مجاهد و مبارز، زندانیان عقیدتی و اقلیتهای قومی و مذهبی در زندانهای سراسر کشور شادباش می‌گوییم و ضمن اعلام همبستگی با خانواده‌های قربانیان رژیم، یک بار دیگر در پیشگاه خدا و خلق قسم می‌خوریم که تا آخرین نفس به مقاومت و تداوم مبارزه تا سرنگونی رژیم ولایت فقیه حتی از درون زندانها ادامه دهیم.»

=====

فرض کنیم اینگونه پیام‌ها، واقعی است و مخفیانه (از طریق ملاقات، ایمیل، پیامک یا هرچه...) ارسال شده، خوب، وقتی با ذکر نام زندان، توی بوق گذاشته می‌شود جز دردسر و بهانه دادن به بازجویان، نتیجه‌ای دارد؟ تعداد زندانیان سیاسی در «زندان دستگرد»، سر به فلک نمی‌کشد که پیدا کردن سرخ‌ها دشوار باشد. چرا باید اخباری منتشر شود که کار دست زندانیان بدهد و تنها بهره‌اش نصیب امثال «موفق‌الریعی» گردد که همانند بازجوها زندان، ادعا کنند: زندان‌های جمهوری اسلامی چنین و چنان است؟

در زندان دستگرد اصفهان بعد از «حاج اخروی»، که «حسین توتیان» جایش را گرفت، «رحمانی» که از پیچیده‌ترین عناصر سپاه در زندان دستگرد بود، مسئول بند انقلاب شد. آیا حفاظت و اطلاعات زندان و افرادی نظیر «رحمانی»، «بابایی»، «فقیه»، «حسینیان»، یا «محمد علی نبی» و «هاشمی» و «عباس گرجی»... بالاخانه را اجاره داده‌اند؟!

درست است که شرایط زندان در جمهوری اسلامی اصلاً شبیه سالهای ۶۰ و ۶۷ نیست و چه بسا بتوان به زندانی زنگ هم زد... اما اگر زندانیان سیاسی می‌توانند اینگونه با صراحت از مسعود و مریم و سرنگونی رژیم ولایت فقیه بگویند تا «سیمای آزادی» قرائت کند، لابد مسئولیت زندان با یکی از افراد اپوزیسیون است و اگر این ممکن نیست پس لابد رژیم آنچنان ظرفیتی پیدا کرده که زندانیان سیاسی اش می‌توانند از درون زندان به مسعود و مریم درود فرستاده و از سرنگونی دم بزنند!

<http://www.mojahedin.org/pages/detailsNews.aspx?newsid=40148>

– یکی از وظایف آقای «موفق الربیعی» به زبان خودش

یکی از وظایف آقای «موفق الربیعی» به عنوان مشاور امنیت ملی عراق (مستشارالأمن القومي)، این است که به دولت های دیگر اجازه و امکان ندهد که در سرنوشت عراق دخالت کنند.

«المحافظة على سيادة الدولة وكرامتها وهويتها القومية وعدم السماح بتدخل الأطراف الخارجية في شؤونها الداخلية...»

فرض کنیم دولت عراق خواهد توانست مثل آب خوردن ۳۴۱۸ نفر را «آلاخون والاخون» کند و قوانین بین المللی را هم در کوزه بگذارد، در این صورت دیکته دیگران را ننوخته است؟

– «مشعان الجبوری» کیست؟

«مشعان الجبوری» که به عضویت پارلمان عراق و دبیر کلی «حزب وطن» رسید، از جمله کسانی است که سال ۱۳۸۳ به دنبال «گزارش دیدبان حقوق بشر در رابطه با مجاهدین»، در راس يك هیات از سیاستمداران عراقی در کنفرانس پاریس شرکت کرد و ضمن تاکید بر همبستگی روز افزون مردم عراق با مجاهدین گفت حضور این سازمان در عراق بزرگترین مانع در مقابل نفوذ بنیادگرایی است.

«مشعان الجبوری» در دعوای سیاسی بین خود عراقی ها که من نسبت به ان اشراف ندارم، مصونیت سیاسی خود را از دست داد و او (و همسرش خانم رعوا الاوستا) متهم به اختلاس و دزدی... شد.

وزارت خزانه داری آمریکا هم در بیانیه خود در کنار «حریث الدهری»، رهبر انجمن علمای سنی عراق، «اکرم عباس الکعبی»، از فرماندهان سپاه مهدی، «اسماعیل حافظ اللامی»، «ابو مصطفی الشیبانی» - «مشعان الجبوری» را هم زیر سؤال برد. ولی خودش ادعا می کند قربانی مخالفتهايش با رژیم ایران و... شده است.

روی جمله زیر بنزید. دعوای مشعان الجبوری در سال ۱۹۹۰ با «موفق الربیعی»

[انا اشرف منك , اتحداك انه اسمك موفق الرباعي...](#)

[در مورد «موفق الربیعی»: احذروا من هذا الرجل...](#)